

سیر تطور معنایی واژه قزلباش

سجاد حسینی^۱

چکیده: ترکمانان مهاجر از شام و آناتولی طرفدار خاندان صفویه معاصر با دوران شیخ حیدر صفوی به توصیه شیخ خویش ملزم به استعمال نوعی کلاه سرخ‌رنگ دوازده ترک شدند. از آن پس این گروه به واسطه رنگ سرخ این سرپوش به قزلباش (سرخ سر) موسوم گشتند. کلاه قزلباشی به نماد طرفداری از جریان سیاسی-مذهبی صفویه مبدل گردید و مرز بین دوستان و دشمنان این خاندان با استعمال و عدم استعمال آن مشخص شد. واژه قزلباش از همان زمان تا دوران معاصر، در اراضی تاریخی دولت‌های صفوی، عثمانی و ازبک معانی و مفاهیم متفاوتی چون ترکمانان طرفدار طریقت صفوی، ارتش صفوی، دولت صفوی، سرزمین ایران، مذهب تشیع اثنی عشری، علویان، غالبان و ... به خود گرفت. این مفاهیم از سرزمینی به سرزمین دیگر و از دوره‌ای به دوره دیگر متغیر بود. با عنایت به اهمیت تشخیص درست مفهوم قزلباش در متون مختلف تاریخی، این پژوهش بر آن است تا با بهره‌مندی از منابع و مآخذ تاریخی و تاریخ‌نگاری سه حوزه سیاسی-جغرافیایی ایران، عثمانی و ازبک در زبان‌های فارسی، ترکی عثمانی، ترکی آذربایجانی و بعضاً عربی، ضمن شناخت کامل چگونگی و دلایل ابداع کلاه قزلباشی، خصوصیات ظاهری این کلاه، پیشینه استعمال سرپوش‌های سرخ‌رنگ و کلاه‌های ترکدار، تحقیر و تفاخر نسبت به استعمال آن، به تبیین سیر تطور معنایی واژه قزلباش در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون بپردازد. نوع مطالعه در این پژوهش کتابخانه‌ای است و در آن از روش توصیفی و تحلیلی بهره برده شده است.

واژه‌های کلیدی: قزلباش، تطور معنایی، تاج حیدری، شیخ حیدر صفوی، صفوی، عثمانی

Evolutions of the Meanings of the Word “Qizilbash”

Sajjad Hoseini¹

Abstract: During Sheikh Heidar Safavid era a typical red hat emerged and was used by political-religious system followers. This red hat became a symbol of the system. This symbolic hat survived the Safavid government, and the people who used the hat were called Qizilbash. The word “Qizilbash” up to contemporary period has different concepts and meanings in different regions of Safavid, Ottoman and Uzbek governments. This concept was different in various regions and eras. Regarding the importance of the precise concept of Qizilbash in different historical contexts, the aim of this study is to determine the meaning of the word “Qizilbash” in various regions and periods using historical references as well as three political-geographical regions historiographical references.

Keywords: Qizilbash, Meaning evolution, Taj-e Heidari, Sheikh Heidar Safavid, Safavid, Ottoman

1 Assistant Professor in History, University of Mohaghegh Ardabili s.hoseini@uma.ac.ir

مقدمه

واژگان در بستر تاریخ زاده می‌شوند و در جریان تاریخ دچار تغییر و تحول می‌گردند. تولد یک واژه و تغییر و تحول آن بی‌تردید متأثر از حوادث و رویدادهای تاریخی است. واژه قزلباش از پرکاربردترین واژگان در منابع تاریخی ایران از اواخر دوره ترکمانان تاکنون است. این لغت علاوه بر متون تاریخی ایران، در متون تاریخی مربوط به جغرافیای سیاسی عثمانی و ازبک نیز کاربرد داشته و در هر عرصه مکانی و برهه زمانی حامل بار معنایی خاصی بوده است. از این رو درک صحیح مفهوم قزلباش در عرصه‌های جغرافیایی مختلف و در دوره‌های زمانی متفاوت، می‌تواند جهت فهم بهتر محتوای متون مربوط بدان مکان‌ها و زمان‌ها سودمند واقع گردد و از اشتباهات احتمالی ناشی از عدم دریافت صحیح منظور نظر مؤلفان دنیای قدیم ممانعت به عمل آورد.

پیش‌تر مطالعات جسته و گریخته‌ای در این باب صورت پذیرفته است که این مطالعات به دلایل گوناگونی چون عدم شمول بر جغرافیاهای سه‌گانه ایران، عثمانی و ازبک و دوره‌های زمانی صفویه تا معاصر جامعیت کاملی نداشته‌اند. با این احوال این پژوهش‌ها به مثابه گام‌های اولیه در راستای پیشبرد و جهت‌دهی مطالعه حاضر مفید واقع گشت و در جای جای این تحقیق مورد استفاده قرار گرفت. از جمله این تحقیقات می‌توان به مقالاتی چون پژوهشی درباره قزلباش اثر فیروز منصوری، قزلباش اثر عبدالباقی گولپینارلی، کلاه ترک از آغاز تا صفویان اثر عطاء الله حسنی و مدخل «قزلباش» دایرةالمعارف اسلام جمهوری ترکیه اشاره داشت.

در مقاله حاضر، از طیف گسترده‌ای از منابع تاریخی ایران، عثمانی و ازبک، شامل کتب تاریخ‌نگاری، اسناد و مدارک تاریخی، کتب جغرافیای تاریخی، معاجم و دایرةالمعارف‌ها، سیاحت‌نامه‌ها، تذکره‌های ادبی، دیوان‌های شعر بهره برده شده است. استفاده از نگاره‌های مربوط به دوران صفویه و بهره‌مندی از منابع فولکلوریک از اختصاصات این تحقیق به شمار می‌آید.

۲- ابداع کلاه قزلباشی

۲-۱- پیشینه استعمال لباس و سرپوش سرخ در صدر اسلام

برخی رنگ سرخ این کلاه را تقلیدی از حوادث صدر اسلام می‌دانند.^۱ در طبقات واقدی آمده

1 *İslam ansiklopedisi* (2002), c25, Ankara: Türkiye diyanet vakfı, s547.

است که پیامبر اسلام (ص) در عیدین فطر و قربان عمامه سرخ بر سر می‌بست.^۱ با تعمق در مقدمه کتاب *تاریخ قزلباشان*، نگارش یافته بین سال‌های ۱۰۰۷ق. تا ۱۰۱۳ق. می‌توان ارتباط معناداری بین سرپوش پیامبر اسلام (ص) و سرپوش قزلباشان پیدا کرد. نویسنده در بخش مربوط به نعت پیامبر اسلام (ص)، ایشان را «صاحب تاج و هاج» معرفی کرده و در ادامه، طوایف قزلباش را «مفتخر و مباهی» به بر سر نهادن «تاج و هاج شاهی» دانسته است.^۲

بر اساس گزارش برخی از منابع، ابودجانه که در غزوه احد برای دفاع از جان پیامبر اسلام (ص) شمشیر می‌زد، بر سر پارچه‌ای آغشته به خون بسته بود.^۳ همچنین روایت شده است که امام علی (ع) به هنگام فتح خیبر جامه‌ای سرخ‌رنگ بر تن داشت.^۴ دسته دیگری از محققان معتقدند که استفاده از سرپوش سرخ‌رنگ، تقلیدی از اهل صفین است، چرا که یاران علی (ع) در این جنگ با سرپوش‌هایی سرخ‌رنگ شمشیر می‌زدند.^۵

هرچند در برخی از روایت‌های مربوط به سیره پیامبر اسلام (ص)، ائمه (ع)، صحابه و تابعین استعمال جامه و سرپوش سرخ‌رنگ مشهود است؛ اما بنا به دلایلی چون ابداع کلاه قزلباشی در دوران شیخ حیدر صفوی بنا بر گزارش اکثر منابع اواخر دوران ترکمانان و اوایل صفوی، عدم اشاره مستقیم این منابع به پیشینه صدر اسلامی این سرپوش و احتمال اندک توجه به سیره در دوران تفوق فکری عقیدتی طریقت نمی‌توان ریشه‌های کلاه قزلباشی را در رخدادهای صدر اسلام جستجو کرد.

۱ محمدبن سعدواقدی (۱۳۶۵)، *طبقات*، ج ۱، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نو، ص ۴۴۹.

۲ *تاریخ قزلباشان* (۱۳۶۱)، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: بهنام، صص ۷-۸.

۳ در *تاریخ طبری و تاریخ الکامل* ابن‌اثیر در ذیل حوادث جنگ احد درباره ابودجانه و دستار سرخ‌رنگ او چنین آمده است: «ابودجانه مردی شجاع بود و هنگام جنگ گردن‌فرازی می‌کرد و وقتی سربند سرخ می‌بست، مردم می‌دانستند که وی شجاعانه جنگ می‌کند و چون شمشیر از دست پیمبر بگرفت، سربند سرخ به سر بست و میان دو صف مغرورانه رفت و آمد همی کرد» ر.ک. محمدبن جریرطبری (۱۳۷۵)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، تهران: اساطیر، ص ۱۰۲۲.

۴ «او مردی دلاور بود. وی را دستاری سرخ بود که چون آن را بر سر می‌بست، مردمان می‌دانستند که مردانه خواهد جنگید. او دستار سرخ بر سر بست و شمشیر برگرفت و با ناز و گستاخی به پیش همی خرامید» ر.ک. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر (۱۳۸۳)، *تاریخ کامل*، ترجمه سید محمد حسین روحانی، ج ۳، تهران: اساطیر، ص ۹۸۷.

۵ طبری و ابن‌اثیر در این باره می‌نویسند: «علی حله‌ای ارغوانی به تن داشت که رشته‌های آن آویخته بود و با پرچم برفت تا نزدیک شهر خیبر رسید» ر.ک. طبری، همان، ص ۱۱۴۷؛ «علی درفش را برداشت و جامه‌ای سرخ‌گون بر خود پوشید و به کنار دژ خیبر آمد» ر.ک. ابن‌اثیر، همان، ص ۱۰۶۹؛ این جریان در فولکلور محلی آذربایجان نیز رخنه کرده است. برای مثال در یکی از ترانه‌های عاشیقی چنین گفته شده است: «پیغمبر یاشیل گئیبدیر، شاه مردان قیرمیزی» (ترجمه پیغمبر سبز پوشیده و شاه مردان سرخ).

۵ شمس‌الدین سامی (۱۳۱۴)، *قاموس الاعلام*، ج ۵، استانبول: مهران مطبعه‌سی، ص ۳۶۵۹.

۲-۲- رؤیای شیخ حیدر و تاج حیدری

شیخ حیدر صفوی در عالم رؤیا دستور ساخت و استفاده از کلاه قزلباشی را از یکی از اولیای الهی که برخی از منابع او را امام علی (ع) می‌دانند، دریافت کرد. سپس کلاه سرخ‌رنگ دوازده ترک را جایگزین طاقیه ترکمانی که سرپوش معمول آن زمان بود نمود و دستور استعمال آن را به پیروان خویش داد. از این رو در بدو امر کلاه مذکور را «تاج حیدری»، کلاهی منسوب به شیخ حیدری صفوی نامیدند.^۱ واژه حیدر در این عنوان همواره برای محققان گمراه‌کننده بوده است. چرا که برخی آن را به امام علی (ع) ملقب به حیدر نسبت می‌دهند و عنوان می‌کنند که چون شیخ حیدر دستور ساخت و استعمال کلاه مذکور را در عالم خواب از ایشان اخذ کرد، این کلاه به یکی از القاب ایشان - حیدر - منسوب گشت. برخی دیگر نیز تاج حیدری را به قطب‌الدین حیدر مؤسس فرقه حیدریه شاخه‌ای از قلندریه نسبت می‌دهند.^۲

اقدام شیخ حیدر در جهت ابداع کلاه قزلباشی را باید عملی کاملاً سیاسی جهت تمایز بخشیدن و تشخیص دادن به مریدان و پیروان خاندان صفوی قلمداد کرد.^۳ روزبهان خنجی از منتقدان حکومت صفویه، در توصیف تحرکات شیخ حیدر به منظور به دست آوردن قدرت سیاسی از زبانی سرشار از کین و کنایه بهره می‌برد و در جملاتی هر چند استعاری به کرات یادی از تاج و کلاه می‌کند که این الفاظ نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از جریان ابداع کلاه قزلباشی توسط شیخ حیدر بوده باشد: «[... شیخ حیدر اردبیلی که می‌خواست به تلبیس در سجاده شید و شیطنت، تخت ملک و سلطنت برافرازد و تاج جهان‌آرای عوض کلاه گدایی

۱ غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۴، تهران: خیام، صص ۴۲۶-۴۲۷؛ *عالم‌آرای شاه اسماعیل* (۱۳۴۹)، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۶؛ اسکندر بیگ منشی (۱۳۷۷)، *عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب، ص ۳۳؛ محمد یوسف واله اصفهانی (۱۳۷۲)، *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۵۳؛ محمد محسن مستوفی (۱۳۷۵)، *زبدة‌التواریخ*، تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۴۵؛ ابوالحسن قزوینی (۱۳۶۷)، *فوائد الصفویه*، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۴؛ سیدحسین بن مرتضی حسینی استرآبادی (۱۳۶۶)، *تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی، ص ۲۶؛ درویش احمد منجم‌باشی [بی تا]، *صحایف الاخبار*، ج ۳، ترجمه ندیم افندی، استانبول: دارالطباعه عامره، ص ۱۸۱؛ محمدبن احمد نهروانی (۱۴۱۶)، *کتاب الإعلام بأعلام بیت الله الحرام*، مکه: المكتبة التجارية، ص ۲۸۲.

۲ عبدالباقی گولپینارلی (۱۳۶۶). «قزلباش»، ترجمه وهاب ولی، فرهنگ، ش ۱، ص ۱۷۰.

۳ منشی، همان، ص ۳۳؛ واله اصفهانی، همان، ص ۵۳؛ میرزا بیگ جنابدی (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۹۶.

سازد. پنداشت در هر سواد لشکری، نور ظفری و هر صاحب صفی، صفدری باشد. هیئات، نه هر ستری، کی جمشیدی، و نه هر تاج به زر، خورشیدی تواند کرد.^۱

در نامه‌ای از سلطان بایزید به مناسبت کشته شدن شیخ حیدر خطاب به سلطان یعقوب آق قویونلو نیز شیخ حیدر به واسطه استعمال کلاه سرخ به گل لاله تشبیه شده است که هر چند جلوه‌ای سرخ‌رنگ دارد؛ اما قلب سیاه او نمودی از دوری وی از خدا است:

لاله صفت صوفی اگر سر کشد با کله سرخ ز فرمانبری
غرقه خون باد کلاه و سرش با دل چون قیر ز یزدان بری^۲

با سیاسی شدن طریقت صفوی کلاه قزلباش به عامل تمایز صفویان با سایر گروه‌های سیاسی تبدیل شد. در گام نخست صفویان از این کلاه جهت تمایز با ترکمانان آق قویونلو بهره بردند. کلاه قزلباشی در برابر طایفه ترکمانی قرار گرفت.^۳

برخی از منابع صفوی سعی دارند با بیان روایتی داستان‌وار، به نوعی شاه اسماعیل اول صفوی را نیز در ابداع این کلاه دخیل بدانند. در این داستان که به صورت مفصل در *روضه‌الصفویه* ذکر شده و بخش‌هایی از آن در *جواهرالآخبار مندرج گشته* است، از دیدار شاه اسماعیل با جمعی از قدیسین با عمامه‌های سفید در پیش از نبرد شرور سخن به میان آمده است که از میانه عمامه یکی از آنها نوری به اندازه یک «ذراع»^۴ متشعشع می‌گردد. پس از پیروزی در این نبرد و بر تخت نشستن شاه در تبریز، استاد «تاج دوزی» را دستور می‌دهد که کلاه سرخ‌رنگ دوازده ترک قزلباشی را بسازد که از میانه عمامه آن قدیس بیرون زده بود، به اندازه یک ذراع امتداد دهد. اما متوجه گشت که پیش از او استاد تاج دوز در خواب امام علی(ع) را دیده و از او دستور ساخت چنین کلاه چوبکداری را گرفته است.^۵

البته این روایت بنا به دلایلی چون عدم نقل در منابع متقدم صفویه، عدم نقل مکرر در

۱ فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، ص ۲۵۳.

۲ *اسناد و مکاتبات تاریخی از تیمور تا شاه اسماعیل* (۲۵۳۶)، گردآورنده عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۶۲۳.

۳ امیر محمودبن خواندمیر (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ص ۸۳.

۴ «واحد قدیم برای طول که به اندازه از آرنج تا سر انگشتان مرد بوده» ر.ک. حسن عمید (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: فرهنگ‌نما، ص ۴۹۴.

۵ جناب‌دلی، همان، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ بوداق منشی قزوینی (۱۳۸۷)، *جواهرالآخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب، ص ۱۱۹.

سایر منابع، آمیخته بودن با روایت‌های غیرواقعی داستان‌وار قابل اعتماد نیست و به نظر می‌رسد راویان با ارتباط دادن ابداع کلاه قزلباشی کلاه به شخص شاه اسماعیل سعی در بالا بردن ارزش و مقام معنوی او داشتند.

نکته دیگر آنکه در بررسی سلسله نسب خاندان صفویه به عنوان یکی از اجداد صفویان، «فیروز شاه زرین تاج» یا «فیروز شاه زرین کلاه»،^۱ برمی‌خوریم که این نام تا حدودی با واژه قزلباش هم‌معنی است. اگر این عنوان بعدها به نسب صفویان اضافه نشده باشد، به‌عنوان یکی از زمینه‌های رواج عنوان قزلباشی قابل تحقیق و بررسی است.

با این حال به‌واسطه تکرار مکرر روایت ابداع کلاه قزلباشی بر اساس رؤیای شیخ حیدر در منابع معتبر تاریخی و تاریخ‌نگاری اواخر ترکمانان و اوایل صفوی و همچنین متداول بودن جریان تبیین سیاست‌های تأثیرگذار صفویان در قالب رؤیاهایی از این نوع در دوره‌های بعدی، می‌توان روایت اخیر را پذیرفت.

۲-۳- مشخصات کلاه قزلباشی

کلاه قزلباشی، کلاهی قرمز رنگ و نوک‌تیز بوده که سر آن از عمامه بیرون می‌آمده است. تعبیر «قلنسوه» برای نامیدن این کلاه نشانگر دراز بودن آن است.^۲ کلاه مزبور دارای دوازده ترک بوده است. بسیاری از معاصران با صفویان دوازده ترک کلاه قزلباشی را نمودی از اعتقاد به دوازده امام می‌دانند. در دیوان شاه اسماعیل صفوی نسبت بین اعتقاد به اثنی عشریه و بر سر نهادن کلاه قزلباشی به وضوح بیان شده است:

کی هر کیم اون ایکی امامی بیلدی اوناقیرمیزی تاج گئیمک روادور^۳

۱. بر سنگ قبر عوض الخواص فرزند فیروز شاه واقع در کلخوران اردبیل این عبارت نقر گشته است: «هذا مرقد سید عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه». ر.ک. بابا صفری (۱۳۷۰)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ص ۶۰.

۲. قلنسوه واژه‌ای عربی به معنی نوعی کلاه دراز است. ر.ک. عمید، همان، ص ۷۴۷؛ در رساله/احکام‌الدینییه فی تکفیر قزلباش حسین‌بن‌عبدالله‌شروانی که سرتاسر بدگویی و تهمت درباره قزلباشان است؛ اطلاعاتی نیز درباره نوع کلاه قزلباشی ارائه گشته است: «قال الامام الغزالی رحمة الله راویاً عن عبدالله بن عباس، عن رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم أنه قال: يا عبدالله لا تقوم الساعة حتى يخرج من امتي قوم الذين اسمهم صوفيون و علامتهم أن لا جمعه و لا جماعه و لا صلوة و لا صوم و لا زکوة و لا حج مع أنهم ترفعون اصواتهم في الذكر كصوت الحمار و لبسوا قلنسوه الأحمر كقرن البقر الضرار...». ر.ک: رسول جعفریان (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست، ج ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۱۰۰.

۳. شاه اسماعیل خطایی (۱۳۸۰)، کلیات/اشعار شاه اسماعیل صفوی، تصحیح رسول اسماعیل زاده، تهران: الهدی، ص ۱۰۰.

ترجمه: که هر کس به دوازده امام اعتقاد داشت/ بر سر نهادن تاج قرمز بر او روا است

جدول ۱. کلاه قزلباشی به روایت منابع

منبع	عنوان	جنس	رنگ	شکل	نماد
حبیب السیر	تاج، تاج قرمز	سقرلات	قرمز	دوازده ترک	—————
عالم آرای شاه اسماعیل	تاج، تاج حیدری	—————	—————	دوازده ترک	—————
عالم آرای عباسی	تاج وهاج دوازده ترک حیدری	سقرلاط	قرمز	دوازده ترک	علامت اثنی عشریت
خلد برین	تاج شاهی، تاج دوازده ترک حیدری	سقرلاط	قرمز	دوازده ترک	علامت اثنی عشری بودن
زبدة التواریخ	تاج	سقرلات	قرمز	دوازده ترک	علامت مذهب اثنی عشری
روضه الصفویه	تاج، تاج قرمز	سقرلاط	قرمز	دوازده ترک	—————
جواهر الاخبار	تاج وهاج	سقرلاط	قرمز	دوازده ترک	علامت دوازده امام
تاریخ سلطانی	تاج دوازده ترک، تاج دوازده ترک حیدری	سقرلاط	قرمز	دوازده ترک	علامت اثنی عشریه
فوائد الصفویه	تاج دوازده ترک	سقرلاط	سرخ	دوازده ترک	—————
تحفة العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین	تاج دوازده ترک اثنی عشری	مخمل ساده یا لندره	—————	دوازده ترک	اثنی عشری

البته پیش از ابداع کلاه قزلباشی، افراد منصوب به باورهای مذهبی خاص، خصوصاً فرق متصوفه، از کلاه‌های ترک‌دار استفاده می‌کردند. وجود تعدادی ترک در کلاه ایشان، گاه به مفهوم فعل سالک در ترک چندین مورد از قبایح بود و گاه به‌عنوان پدیده‌ای بیرونی، نماد و نمودی از باورهای مذهبی ایشان در تقدس به تعداد خاصی از بزرگان دینی بود.^۱

شاه نعمت‌الله ولی از مشایخ صوفیه در قرن نهم هجری، در *تاجنامه* خویش دوازده ترک بودن کلاه را نمودی از ترک دوازده قبیح می‌داند و می‌نگارد:

«ای که می‌پوشی لباس اهل دل، یک ره بدان که ره معنی ده و دو ترک دارد تاج شاه
ترک بخل و ترک بغض و ترک قهر و ترک کین ترک خودبینی و ترک عیب کن بی‌اشتباه
ترک نخوت ترک شهوت ترک آزار کسان ترک خور پس ترک خواب و ترک افعال تباہ»^۲

شیخ شمس‌الدین بخاری از مشایخ نقشبندیه در قرن نهم هجری، نیز بین ترک‌های کلاه عارف و تعداد قبایح ترک شده توسط او ارتباطی قائل می‌شود و می‌نویسد:

«هست تاج عارفان اندر جهان چار ترک ترک دنیا، ترک عقبی، ترک هستی، ترک ترک»^۳

اما ترک‌های کلاه در نزد صوفیان بکنائشیه مفهوم دیگری داشت. مقصود این فرقه از استعمال کلاه نمدی سفید رنگ دوازده ترک مزین به نام اهل بیت (ع)، معروف به «تاج حسینی»، نه ترک قبایح دوازده‌گانه بلکه تقدس ائمه اثنی عشریه (ع) بود.^۴

گزارش مربوط به دلاواله سیاح خارجی، در خصوص ویژگی‌های ظاهری این کلاه تا حدودی دقیق و ریزبینانه و برای شناخت این سرپوش دوره صفوی بسیار مغتنم به شمار می‌آید: «شاه اسماعیل برای متمایز کردن آیین شیعه و شناسایی پیروان خود به سربازان ترکمنی که در راه او جانبازی می‌کردند، کلاه سرخی اعطا کرد، تا زیر عمامه بر سرگذارند. این کلاه نوک تیزی داشت که از زیر عمامه بیرون می‌آمد و به علاوه به علامت علی و اولادان او، یعنی دوازده امام، دارای دوازده ترک بود».^۵

کلاه قزلباشی به دو صورت با عمامه و بدون عمامه مورد استفاده قرار می‌گرفت.^۶ این دو

۱ عطاء الله حسنی (بهار ۱۳۸۸)، «کلاه ترک از آغاز تا صفویان»، *تاریخ ایران*، ش ۶۰/۵، صص ۶۳، ۶۷.

۲ فیروز منصوری (۱۳۵۴)، «پژوهشی درباره قزلباش»، *بررسی‌های تاریخی*، ش ۵، ص ۵.

۳ لطیفی قسطنطنیولی (۱۳۱۴)، *تذکره لطیفی*، استانبول: اقدام مطبعه‌سی، ص ۵۲.

۴ حسنی، همان، ص ۶۷.

۵ پیتر و دلاواله (۱۳۸۴)، *سفرنامه پیتر و دلاواله*، ترجمه شجاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۴۳.

۶ ابوطالب موسوی فندرسکی (۱۳۸۸)، *تحفة العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین*، به کوشش رسول جعفریان، تهران:

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۹۴.

شیوه استعمال کلاه مذکور به وضوح در پیکره‌های منقوش در نگاره‌ها، قالی‌ها و پارچه‌های مربوط به ۵۰ سال نخست بعد از تأسیس دولت صفوی مشهود است.^۱ (تصویر ۱ و ۲). رنگ این عمامه در اغلب موارد سفید خالص و یا توأم با خطوط راه‌راه و یا چهارخانه سیاه بود. با این حال در مواردی خاص، چون قزلباشان عراقی، استعمال عمامه سرخ‌رنگ نیز رایج بوده است.^۲ نگاره‌ای منحصر به فرد از اوایل صفویه استعمال کلاه قزلباشی به همراه کلاه خود و نه عمامه را نیز به تصویر کشیده شده است. در این نگاره چوبک سرخ‌رنگ و طویل کلاه قزلباشی از سوراخ کلاه خود آهنی به صورت کاملاً واضحی بیرون زده است (تصویر ۳).

پس بر اساس آنچه در منابع تاریخی و تاریخ‌نگاری ترقیم و در مینیاتورهای دوران صفوی تصویر گشته، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کلاه قزلباشی دارای خصوصیت‌های ظاهری چون رنگ سرخ، چوبک ممتد از مرکز کلاه و دوازده ترک بود. کلاه ترک‌دار در نزد فرق صفویه سابقه داشت. تعداد این ترک‌ها نمودی از تعداد قبایح و معاصی ترک شده توسط صوفیان هر فرقه تلقی می‌شد. با این حال به اعتراف اغلب منابع اواخر دوران ترکمانان و سرتاسر دوران صفوی این ترک‌ها در نزد قزلباشان نمودی از اعتقاد به دوازده امام تشیع اثنی عشریه بود. البته شیخ حیدر با ابداع این کلاه سنت‌های عرفانی و مذهبی را درهم آمیخت و این آمیزه نمادین را در پیشبرد اهداف سیاسی خویش به کار بست.

۳- ابداع واژه قزلباش

۳-۱- معنی واژه قزلباش و مترادف‌های آن

اصطلاح «قزلباش» و یا «قیزیل باش» (qizilbaş) از ترکیب دو واژه «قزل» (qızıl) و باش (baş) تشکیل شده است. قزل در ترکی به معنای رنگ سرخ است.^۳ البته معنای استعاری طلا نیز از این

۱ یعقوب آژند (۱۳۸۴)، مکاتب نگارگری تبریز و قزوین-مشهد، تهران: فرهنگستان هنر، ص ۲۱؛ بزیل ویلیام رابینسون (۱۳۸۴)، هنر نگارگری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ص ۵۱؛ روبین پاکباز (۱۳۸۰)، نقاشی ایران از دیرباز تا کنون، تهران: زرین و سیمین، ص ۸۶.

۲ محمد صالح یزدی (۱۳۸۸)، مآثر عباسی، تصحیح رسول جعفریان، میراث بهارستان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۳ حسام‌الدین خوبی در قرن هفتم هجری در لغت‌نامه منظوم فارسی به ترکی خویش قیزیل را در مفهوم رنگ سرخ به کار می‌برد و می‌نویسد: «سرخ قیزیل دیر یاشیل سبز و ساری زردی بیل» ر.ک. حسن بن عبدالمؤمن حسام‌الدین خوبی (۱۳۸۹)، تحفه حسام، مقابله: جمیله صادقووا، طیبه علی اکبرووا، مقدمه، تحشیه و بازنویسی حسین محمدزاده صدیق، پرویز زارع شاهرسی، تهران: تکدرخت، ص ۵۶؛ جمال‌الدین ابن مهننا نیز معاصر با وی چنین معنایی را برای این واژه قائل است. ر.ک. Camalüddin İbnü-Mühenna, (1934), *Ibnü-Mühenna lugati*, İstanbul: devlet matbaası, s 43.

واژه ترکی قزل (سرخ) به مانند واژگان آق (سفید) و قرا (سیاه) در بسیاری از اعلام جغرافیایی موجود در ایران، آناتولی،

واژه اخذ می‌گردد. دلیل این امر نیز کاملاً مشخص است و آن اینکه در دنیای قدیم میزان بالایی از فلز مس در زینت‌آلات طلائی به کار برده می‌شد و از این رو رنگ آن به سرخی متمایل بود. اندک اندک در زبان محاوره‌ای ترکی آذربایجانی واژه «آلتین»^۱ به معنای طلا کاربرد خود را از دست داد و لغت قزل جایگزین آن شد. «باش» نیز در ترکی به معنای سر است.

بسیاری از منابع دوران صفویه لغت قزلباش را به اشکال «سرخ سر» و «کلاه سرخ»^۲ «تاج سرخ»^۳ «تاج وهاج»^۴، «تاج احمر»^۵، «تاج زری»^۶، «قزل تاج»^۷، «قزل برک»^۸، «قزل قلباق»^۹ ترجمه نموده‌اند.

آسیای مرکزی و قفقاز نیز تکرار گشته است. از جمله مشهورترین این اعلام می‌توان به مواردی چون «قزل رباط»، «قزل ایرماق»، «قزل اوزن»، «قزل قوم»، «قزل سو» و «قزل داغ» اشاره نمود.

۱ واژه «آلتین» در منابع قدیم به شکل «آلتون» نیز به کار برده شده است. این واژه به شکل منفرد و ترکیبی با سایر واژگان به عنوان اسم خاص برای زنان و مردان ترک کاربرد داشته است. لغت مذکور همچنین در یکی از مهرهای دوره ایلخانان مغول به نام «آلتون تمغا» و در نام سلسله حکومتی مغول «آلتون اردو» به کار رفته است.

۲ تک بیت ماده تاریخ داری در خصوص شکست شیبیک‌خان از شاه اسماعیل وجود دارد که در آن عبارت کلاه سرخ آمده است و اتفاقاً این عبارت ماده تاریخ این شکست است که بر اساس حروف ابجد سال ۹۱۶ ق. را نشان می‌دهد: «آمد کلاه سرخ و عدم گشت خان از او / تاریخ فوت او ز قضا شد کلاه سرخ»؛ خنجی در *مهمان‌نامه بخارا* نیز از عبارت «کلاه سرخ» برای نامیدن قزلباشان بهره برده است: «طایفه کلاه سرخ بدتر از کفار افرنجند» ر.ک. فضل‌الله بن روزبهان خنجی (۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۴۵.

۳ وهاج به مفهوم بسیار تابان است. ر.ک. لوئیس معلوف (۱۳۷۷)، *المنجد*، ج ۲، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، تهران: صبا، ص ۱۳۰۱.

۴ در تواریخ آل عثمان در ذکر شکست شاه اسماعیل در دشت چالدران آمده است: «شاه قورتلدی و بر قاچ بدسکال / تاج احمر دشت ایچنده پایمال» ترجمه (شاه اسماعیل) به همراه گروهی بدسگال جان به در برد و فرار کرد. / تاج احمر در دشت [چالدران] پایمال شد. ر.ک. لطفی پاشا (۱۳۴۱)، *تواریخ آل عثمان*، تصحیح حافظ کتبی عالی، استانبول: مطبعة عامرة، ص ۲۳۱.

۵ در تواریخ آل عثمان در ذکر شکست شاه اسماعیل در دشت چالدران آمده است: «بقدیله آتندن اول بد اختری / دوشدی باشندن یره تاج زری» ترجمه (آن بد اختر را از اسب بر زمین زدند / تاج زری از سرش بر زمین افتاد». ر.ک. لطفی پاشا، همان، ص ۲۳۱.

۶ در دیوان شاه اسماعیل می‌خوانیم: «قیزیل علم، قیزیل بئیرق، قیزیل تاج / گئینینسه غازیله، اول گون حذر دور» ترجمه (علم سرخ، بیرق سرخ و تاج سرخ / اگر غازیان بر تن کنند، آن روز حذر است). ر.ک. شاه اسماعیل خطایی، همان، ص ۱۱۰.

۷ «قزل برک» (qızıl bürk) یکی از اشکال ترجمه ترکی عبارت «قزلباش» است که به صورت تحت اللفظی با عبارت «کلاه سرخ» مترادف می‌شود. این عبارت در شعری از فضل‌الله بن روزبهان خنجی در وصف پیروزی سلطان سلیم در جنگ چالدران آمده است:

ز بیمت در تزلزل فارس و ترک چو افکندی ز سر تاج قزل برک
فکندی تاجش از سر ای مظفر فکن آکتون ز مردی از تنش سر
قزل برک است همچون مار افعی سرش را تا نکویی نیست نفعی

(جعفریان (۱۳۷۹)، همان، ص ۷۳؛ لطفی پاشا (۱۳۴۱)، همان، صص ۱۵-۱۶)؛ خنجی همچنین در *مهمان‌نامه بخارا* از قزلباشان با عنوان «طایفه قزل برک» و «کفار بیگانه قزل برک» یاد کرده است. ر.ک. خنجی (۱۳۸۴)، همان، صص ۴۴، ۵۷.

۸ «قزل قلباق» (qızıl qalpaq) شکل دیگری از ترجمه عبارت قزلباش است که به صورت تحت اللفظی مفهوم «کلاه سرخ» از آن اخذ می‌گردد. خنجی در *مهمان‌نامه بخارا* از این عبارت نیز بهره برده است: «طایفه منحوسه منکوسه قزل قلباق». ر.ک. خنجی (۱۳۸۴)، همان، ص ۱۰۵.

نکنه جالب اینکه برخی از منابع ترکی عثمانی بیش از منابع فارسی صفوی به استعمال ترجمه فارسی واژه قزلباش اصرار دارند. برای مثال در تاریخ پچوی، شاه صفوی که خلفایی را در خاک عثمانی انتخاب نموده با نام «شاه سرخ سران» معرفی گشته است.^۱

همچنین در کتاب دولت علیه عثمانی تاریخی می خوانیم: «شاه طهماسب با دریافت خبر عبور عبیدخان از سلاطین ازبکیه، با بیست هزار سوار از آب اموییه و تجاوزش به حدود خراسان، به همراه لشکر سرسرخان به خراسان روانه شد...»^۲

در کتاب تواریخ آل عثمان، آمال و آرزوهای سلطان سلیم در مبارزه با دولت صفویه چنین ذکر شده است: «گر بکا توفیق اولورسه رهنمون سرخ سردن گوسترم دریای خون» ترجمه: «اگر توفیق رهنمون من گردد/ از سرخ سر دریای خونی عرضه می کنم»^۳

سلطان سلیم بعدها در وصف تحقق این آرزو چنین سروده است: «لشکر از تخت ستنبول سوی ایران تاختیم سرخ سر را غرقه خون ملامت ساختیم»^۴

در نامه‌ای از الوند آق قویونلو به دربار عثمانی لغت قزلباش را مترادف واژه کلاه سرخ می یابیم: «طایفه یاغیه قزلباشیه خذلهم الله اگر چه شعله‌های آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بگیتی در انداخته و چون مجوسان روزپادکان آتش پاره‌ها را فرا فرق سر برداشته»^۵

لغاتی چون «قاراپاق» یا «قاراقالباق»^۶ و «قارا بورکلو»^۷ نیز تا حدودی از لحاظ ساختار واژگانی شبیه قزلباش هستند، چرا که از دو بخش ترکیب یافته‌اند. بخش اول مربوط به یک رنگ است و بخش دوم در ارتباط با سر و کلاه است. هر یک از این واژگان نیز به گروه‌های قومی و یا اعتقادی خاص اطلاق می گردند.^۸

در یک تعبیر استعاری در منابع عثمانی، دولت صفوی به واسطه رنگ سرخ کلاه قزلباشی به بحر قلزم یا دریای سرخ و دولت عثمانی به واسطه سلطنت بر اراضی روم به بحر روم یا

۱ ابراهیم پچوی (۱۲۸۳)، تاریخ پچوی، ج ۱، استانبول: مطبعة عامرة، ص ۱۲۰.

۲ خیر الله افندی (۱۲۹۲)، دولت علیه عثمانیه تاریخی، ج ۱۱، استانبول: سلیمان افندی مطبعه‌سی، صص ۱۱-۱۲.

۳ لطفی پاشا، همان، ص ۲۰۷.

۴ همان، ص ۲۳۳.

۵ ذبیح الله صفا (۱۳۴۳)، اسناد و نامه‌های تاریخی اجتماعی دوره صفویه، تهران: کتابخانه سینا، ص ۸۵.

۶ «قاراپاق» یا «قاراقالباق» به معنای «سیاه کلاه» است. این واژه به یکی از اقوام ساکن در آسیای مرکزی اطلاق می گردد که بیشتر در جمهوری ازبکستان حضور دارند.

۷ «قارا بورکلو» به معنای «سیاه کلاه» است. این عنوان به گروهی از ترکان قیچاق اطلاق می گردد.

۸ *İslam ansiklopedisi*, (2002), c25, Ankara:Türkiye diyanet vakfi, s 546.

دریای مدیترانه تشبیه شده است.^۱

۳-۲- واژه قزلباش مایه تحقیر و تفاخر

برخی از محققان عقیده دارند که اصطلاح قزلباش نخستین بار توسط عثمانی‌ها ابداع گشت تا به مانند اصطلاحات تحقیرآمیز دیگری چون «اردبیل اوغلی»، «اردبیل اوغلانی»، «پسر اردبیل پرتضلیل»، «ابن اردبیل»، «شیخ اوغلی»، «صوفی اوغلی» و «صوفی بیچگان» ... ارکان حکومت صفویه به سخره گرفته شود.^۲ اما چندی بعد صفویان بدین لقب تحقیرآمیز فخر ورزیدند و این بار خود ایشان از آن بهره جستند و آن را بر سر زبان‌ها انداختند.^۳

تفاخر به لقب قزلباش به حدی است که حتی شاه اسماعیل صفوی ملقب گشتن بدان را در لیاقت هر کس نمی‌داند و آن را مقامی بسیار والا می‌پندارد. در دیوان خطایی در این باب آمده است:

گول آغاجدان چیخدی گلدی شاهه یولداش اولماغا	سر شاه ایدی ازلدن گلدی سیر داش اولماغا
یوزونی داغ اولمینیجه باغری قانلو لعل تک	هئچ کیمین، حدی یوخدور کیم قزلباش اولماغا
کنت کنزون سری دور منده «محمد» نوری دور	قیرمیزی تاج ایله گلدی عالمه فاش اولماغا
اسمی «اسماعیل» دور ذاتی امیرالمومنین	یوزینی گورگج خوارج راضی دور داش اولماغا ^۴

ترجمه: «گل از درخت سر زد و برای دوستی و همراهی با شاه آمد. / از ازل سر شاه بود و این برای هم راز گشتن آمد. / تا صورت کسی داغ نداشته باشد و جگرش مانند لعل خونین نگردد/ شایستگی قزلباش شدن را ندارد. / سر کنت کنز است در من نور محمد است. / با تاج سرخ برای فاش شدن در عالم آمد. / اسمش اسماعیل است و ذاتش امیرالمؤمنین است، / تا خوارج صورت او را ببینند به سنگ شدن راضی می‌گردند».

«قیرمیزی تاجلو، بوز آتلو، آغیر لشکرلو، هیتلو یوسف پیغامبر صفتلو، غازیلر دئین شاه منم»
ترجمه: (ای غازیانی که دارای تاج قرمز، اسب خاکستری، لشکر سنگین و هیبت هستی / و دارای صفتی مانند یوسف پیغمبر می‌باشید، بگویند شاه منم)^۵

دیگر شاهان صفوی خود نیز در برخی از مواقع با افتخار این کلاه سرخ‌رنگ را بر سر

۱ لطفی پاشا، همان، ص ۲۲۹.

۲ همان، ص ۲۷؛ محمدعارف بن محمد شریف اسپن‌قچی پاشا زاده (۱۳۷۹)، *انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام*، به کوشش: رسول جعفریان، قم: دلیل، صص ۱۱۸، ۱۸۵، ۲۵۹؛ محمد بن محمد (۱۲۷۶)، *نخبة التواریخ و الاخبار*، استانبول: تقویم‌خانه عامره، ص ۴۶؛ طاشکیری زاده (۱۹۷۵)، *الشقایق النعمانیة فی علماء الدولة العثمانیة*، بیروت: دارالکتب العربی، ص ۲۶۷.

۳ هانس روبرت رویمر (۱۳۸۰)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۲۷۶؛ هانس روبرت رویمر (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، ص ۲۵.

۴ خطایی، همان، ص ۵۷.

۵ همان، ص ۲۲۱.

می‌نهادند و خود را قزلباش می‌نامیدند.^۱

ارزش و اعتبار کلاه مذکور در اوایل دولت صفویه آنقدر افزایش یافت که حتی به هنگام مراسم عزا و اجرای سنت عزاداری «باش آچماق» (سر باز کردن)، این کلاه کنار نهاده نمی‌شد و عزاداران قزلباش از امرا و نظامیان فقط به باز کردن دستار پیچیده بر روی کلاه بسنده می‌کردند.^۲ در تذکره‌ای منسوب به شاه طهماسب در تأیید این گفته آمده است: «حقیقت آن است که: اگر قزلباش را سرشان برود که تاج را از خود جدا نمی‌سازند».^۳

عثمانی‌ها و دیگر دشمنان دولت صفویه برای تحقیر ایشان تنها به کاربرد خشک و خالی واژه قزلباش بسنده نکردند، بلکه این واژه را با صفات منفی دیگر آراستند تا از شدت و حدت بیشتری برخوردار گردد. از جمله این عبارات توهین‌آمیز می‌توان به مواردی چون «قزلباش بدمعاش»،^۴ «قزلباش لعین»،^۵ «قزلباش اوباش»،^۶ «قزلباش گمراه»،^۷ «قزلباش قلاش»،^۸

۱ «شاه [عباس اول] در بعضی از مراسم مانند سایر قزلباش‌ها کلاه سرخی که خود آنان تاج می‌نامند، به علامت جنگ‌آوری و اصالت نسب بر سر می‌گذارد؛ ولی این امر بسیار نادر اتفاق می‌افتد و شاید علت این است که سنگینی تاج او را خسته می‌کند» ر.ک: دلاواله، همان، ص ۴۴.

۲ جناب‌دی، همان، ص ۳۵۹؛ محمودبن‌هدایت‌الله‌افوشته‌ای نظنزی (۱۳۷۳)، *نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، تصحیح احسان اشراقی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۳۴-۳۵.

۳ شاه طهماسب اول صفوی (۱۳۸۳)، *تذکره شاه طهماسب*، تصحیح کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی، ص ۱۱۰.

۴ این عبارت بارها و بارها در منابع عثمانی تکرار گشته است که از آن جمله می‌توان به کاربرد آن در منابعی چون *تاریخ عثمان پاشا، تاریخ صاف، تاریخ سلانیکه* و... عنوان کرد. ر.ک. کمال‌الدین محمد طاش کوپروزاده (بی‌تا)، *تاریخ صاف*، استانبول: آبی‌نا، ص ۷۵؛ مصطفی‌افندی (۱۲۸۱)، *تاریخ سلانیکه*، استانبول: مطبعة عامرة، صص ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۳۵؛ Osman Paşa (2001), *tarihi Osman Paşa*, Yunus Zeyrek, Ankara:kültür bakanlığı, s 20, 25, 27, 30, 33, 34, 35, 54.

۵ در منابع عثمانی علاوه بر لعین، واژه هم‌خانواده ملاعین نیز برای توصیف قزلباش‌ها به کار بسته شده است. ر.ک. مصطفی‌افندی، همان، صص ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۷، ۲۱۶؛ Osman paşa, aynı, s 32-56.

۶ منابع متعدد عثمانی همواره از این عبارت آرایه‌دار برای منفی نشان دادن قزلباشان بهره جسته‌اند. ر.ک. مصطفی‌افندی، همان، صص ۱۴۶، ۱۹۸؛ پچوی، همان، ج ۲، ص ۲۸۵؛ پچوی، همان، ج ۱، ص ۱۸۵؛ Osman paşa, aynı, s 58. این عبارت علاوه بر عثمانی‌ها در نزد آق‌قویونلوها نیز کاربرد داشت. در نامه‌ای از الوند آق‌قویونلو به دربار سلطان بایزید دوم عثمانی از دشمن مشترک قزلباش با نام «اوباش قزلباش خذله‌م الله و قهرهم» یاد کرده است. ر.ک. صفا، همان، ص ۷۹. اوزبکان نیز همواره قزلباشان را شایسته لقب اوباشی دانسته‌اند. برای مثال در شعری از عبید خان اوزبک آمده است (ر.ک. جعفریان، همان، ص ۶۳):

یا رب تو دهی صلاح اوباشان را	توفیق به لطف خویش عیاشان را
ماننده قوم عاد گردانی پاک	از روی زمین قوم قزلباشان را
تا کی ببینم روی اوباشان را	تا کی شنوم عیش عیاشان را
بدتر ز قزلباش نباشد قومی	معدوم کند خدا قزلباشان را

عبارت «قزلباش اوباش» در منابع صفوی نیز به کار بسته شده است و معنای دلاوری و تهور از آن اخذ گشته است. برای مثال در *احسن‌التواریخ می‌خوانیم*: «لشکر قزلباش و دلاوران اوباش» ر.ک. حسن بیگ روملو (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بابک، ص ۹۰.

۷ صفت گمراه در منابع عثمانی در خصوص شاه اسماعیل صفوی نیز به کار برده می‌شد. ر.ک. پچوی، همان، ج ۱، ص ۳۲۶؛ طاش کوپروزاده، همان، ص ۶۴؛ لطفی پاشا، همان، ص ۲۲۱.

۸ اولیا چلبی در *سیاحتنامه* خود به هنگام ذکر اوصاف «کرکنه» (به احتمال قوی گرگر) اهالی آنجا را «قزلباش» و از این رو «به غایت قلاش» معرفی می‌کند: «لکن خلقی قزلباش و بو جهته غایت قلاش‌دیر» ر.ک. محمد ظلی ابن‌درویش اولیا

«قلبش شقی»،^۱ «قلبش ناپاک»^۲ اشاره داشت.

برخی از صفات منفی به کار برده شده در خصوص قلباشان شرح‌دهنده شکل و ظاهر ایشان نیز است. مثلاً وقتی گفته می‌شود «قلبش بدمعاش ریش تراش» مشخص می‌گردد که قلباشان از چه نوعی از آرایش صورت بهره می‌بردند.^۳

البته نویسندگان صفوی نیز در این خصوص باز نایستادند و به آفرینش سجع‌ها و جناس‌هایی در راستای ستایش قلباشان پرداختند: «قلبش نصرت و ظفر تلاش»،^۴ «قلبش صاحب تلاش».^۵

شاید رنگ سرخ این کلاه بهانه دیگری را به دست بازماندگان ترکمانان، ازبکان و عثمانی‌ها داد تا جریان صفوی را به جریان‌های غیراسلامی با نمادهای سرخ‌رنگ چون مزدکیه و خصوصاً خرمیه مرتبط سازند. این فرق در طول تاریخ با عناوینی چون سرخ‌جامگان و محمره معروف گشته‌اند. بارزترین نمود این جریان‌های دینی-سیاسی در دوره اسلامی قیام بابک خرم‌دین است. هر چند قلباشان و خرم‌دینان از لحاظ ماهیت کاملاً متفاوت از هم بوده‌اند، اشتراکاتی نیز مابین‌شان وجود دارد و آن اینکه هر دو فرقه از طرف مراجع رسمی اهل سنت به‌عنوان فرقه گمراه و ضاله شناخته می‌شدند.^۶ اتفاقاً محل قوام‌یابی و بروز هر دو جنبش نیز منطقه آذربایجان بوده است. این اشتراکات باعث شده تا برخی از محققان این فرضیه را مطرح سازند که قیام خرمیان نه یک قیام الحادی و ضداسلامی بلکه یک قیام شیعی بوده است. طرفداران این فرضیه برای اثبات آن به برخی از مستندات تاریخی چون این بخش از سفرنامه

چلبی (۱۳۱۴)، *اولیا چلبی سیاحتنامه‌سی*، ج ۲، استانبول: احمد جودت، ص ۲۴۱.

در یکی از فتح‌نامه‌های عثمانی با عنوان «گنجینه فتح گنجه» که به شرح واقعه فتح شهر گنجه به دست ارتش عثمانی در سال‌های ۹۹۸-۹۹۹ ق. / ۱۵۹۰-۱۵۸۳ م. اختصاص دارد از عبارت «قلبش قلاش» استفاده شده است. ر.ک.

Hasan Dündar (2006). "Rahımzade İbrahim (Harımı) Çavuşun Gence fetihnemesi adlı eserinin transkripsiyonu ve kritizasyonu", (yüksek lisans tezi), Afyon Kocatepe üniversitesi, s63.

منابع صفوی این صفت را نیز با مفهوم مثبت برای قلباشان به کار برده‌اند: «لشکر قلباش و غازیان قلاش به جمع کردند کسب مشغول گردیدند». ر.ک. روملو، همان، ص ۱۲.

۱ «تار و مار اولدی قلباش شقی / خاکه بیقلدی شقینک سنجفی» ترجمه (قلباش شقی تار و مار شد / لوای شقی به خاک افتاد). ر.ک. لطفی پاشا، همان، ص ۲۳۱.

2 Osman Paşa, aynı, s58.

۳ *عالم آرای شاه اسماعیل*، همان، ص ۳۸۰.

۴ فندرسکی، همان، ص ۹۴.

۵ شاملو (۱۳۷۱)، همان، ص ۱۲.

۶ خنجی ضمن متهم کردن شیخ حیدر به ترویج گناه اباحت در نزد قلباشان، آن‌ها را هم سنگ خرمیان توصیف می‌کند: «شیخ هم دین اباحت را برای ایشان ترویج داده، قواعد شریعت خرمیان بابکی در میانشان نهاده». ر.ک. خنجی (۱۳۸۲)، همان، ۲۶۷.

ابودلف استناد می‌نمایند: «در بذین پرچم‌های سرخ‌پوشان معروف به خرمیه برافراشته شد و بابک از آنجا برخاست و نیز در این مکان انتظار ظهور مهدی را دارند»^۱.

البته چنین اتهاماتی نسبت جریان‌های شیعی پیشتر نیز از سوی مراجع رسمی اهل سنت بارها و بارها بیان شده بود. در ادامه همین جریان مسبوق به سابقه و به بهانه استعمال نوعی پوشش سرخ‌رنگ، عثمانی‌ها نیز از الفاظی چون رافضی،^۲ قرمطی،^۳ باطنی، ملاحده،^۴ زندقه^۵ برای نامیدن صفویان استفاده نمودند.

نکته جالب دیگر آنکه ما در منابع صفوی و عثمانی به اصطلاح «کچه‌باش» نیز برمی‌خوریم که در تقابل با واژه قزلباش به کار بسته می‌شود. در شعری از شاه اسماعیل صفوی آمده است: «گر مینگ کچه باش اولسا و بیر یخشی قزلباش خانم نگران باش که مینگ قارغیه بیر طاش» ترجمه: «اگر هزار کچه باش (کلاه نمد) و یک قزلباش (سرخ کلاه) وجود داشته باشد/ خانم نگران باش که یک سنگ برای پراکندن هزار کلاغ کافی است»^۶.

به نظر می‌رسد این اصطلاح به گروهی از نظامیان مربوط به دشمنان دولت صفویه یعنی ازبکان و عثمانی‌ها اطلاق می‌شد. نکته جالب توجه اینکه در سپاه دولت عثمانی گروهی از سربازان یثنی چری به «کچه‌لی یثنی چری» معروف بودند و کلاهی معروف به «کچه» و یا «بورک» بر سر می‌نهادند.^۷ علاوه بر این «کچه‌باش» یا «کچه کلاه» نماد مردم غیرنظامی و غیردولتی است و وقتی کسی «کچه‌باش» و یا «کچه کلاه» می‌گردد، از رتبه و مرتبه نظامی و

۱ مسعرین مهلهل ابودلف (۱۳۴۲)، سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: فرهنگ ایران زمین، ص ۴۷.

۲ در بسیاری از منابع عثمانی، واژه قزلباش به معنای رافضی و بی‌دین کاربرد داشته است. ر.ک.

Mehmet Zeki Paklın (1971), *tarih deyimleri ve termleri sözlüğü*, c2, İstanbul: milli eğitim basım evi, s 277.

در تاریخ سلانیکلی از قزلباش‌ها با نام «گروه روافض» و «گروه رفضه» یاد شده و در تواریخ آل عثمان شاه اسماعیل به اختیار کردن «مذهب رفض» متهم گشته است. ر.ک. مصطفی افندی، همان، صص ۱۵۱، ۳۰۲؛ لطفی پاشا، همان، ص ۲۰۷.

۳ واژه قرمط و یا قرمز واژه‌ای آرامی است که مفهوم سرخ از آن اخذ می‌گردد. بعدها این واژه برای نامیدن برخی از فرق مذهبی اسلام چون اسماعیلیه به خاطر تعارض با مذهب رسمیان روزگار، اهل سنت و جماعت، به کار برده شد. ر.ک. محمدتقی بهار (۱۳۸۱)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۱، تهران: زوار، ص ۳۰۶.

۴ در تاریخ سلانیکلی می‌خوانیم: «قزلباش نامنه بولنان ملاحده» ترجمه (ملاحده‌ای بنام قزلباش) ر.ک. مصطفی افندی، همان، ص ۱۴۹.

۵ در نامه‌ای از عبیدخان به سلطان سلیم نیز می‌خوانیم: «زنداقه اوباش و ملاحده قزلباش دمرهم الله و خذلهم که از ابتدای خروج ...» ر.ک. صفا، همان، ۱۰۷؛ در نامه‌ای از سلطان سلیم به شاه اسماعیل خطاب به شاه صفوی آمده است: «... زندقه و الحاد را بر یکدیگر ازدواج دادی» ر.ک. لطفی پاشا، همان، ص ۲۰۱؛

در فتح‌نامه‌ای از سلطان سلیم نیز عبارت «زنداقه قزلباش» درج گشته است. ر.ک. اسپناچی پاشا، همان، ص ۲۱۹.

۶ فخری هروی (۱۳۴۵)، *روضه السلاطین*، تصحیح عبدالرسول خیامپور، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، صص ۶۷-۷۰.

۷ محمود شوکت (۱۳۲۵)، *عثمانلی تشکیلات و قیافه عسکریه‌سی*، ج ۱، استانبول: مکتب حربیه، ص ۷۳.

دولتی خویش خلع می‌گردد.^۱ این مفهوم از واژه مذکور نیز درست در تضاد با لغت قزلباش است. چرا که در بسیاری از برهه‌های تاریخی این واژه در ایران مترادف افراد نظامی و دولتی انگاشته شده است.^۲

واژه دیگری نیز در ادبیات سیاسی آن دوران در تقابل با لغت قزلباش معمول گشت و آن واژه «یشیل باش» و یا «یاشیل باش» بوده است. «یاشیل باش» به معنای «سبز سر» است و در ابتدا به یکی از فرق صوفیه منسوب به مکتب بخارا اطلاق می‌گشت. بعدها این اصطلاح بار سیاسی یافت و این دفعه دشمنان دولت صفویه در شرق با این نام مشهور شدند. بازماندگان تیموریان و شیبانیان ازبک که در شرق راه دشمنی با صفویان را می‌پیمودند، معمولاً «یشیل باش» نامیده شده‌اند.

خیرالله افندی در این خصوص چنین ایضاح می‌نماید: «تاتارهای ازبک تاجی از جوقه سبز بر سر می‌نهادند و طرفداران صفوی نیز جهت علامت فارق کلاهی از جوقه قرمز مشتمل بر دوازده ترک می‌پوشیدند. از آن زمان تعبیر «یشیل باش» برای ازبکان و «قزلباش» برای گروه صفوی باقی مانده است.»^۳

لطفی پاشا در وصف جنگ شاه اسماعیل و بدیع الزمان میرزا تیموری آورده است:
 «چون قزلباش و یشیل باش ایتدی جنگ قرشولاشدی طوردی اول ایکی پلنگ»
 ترجمه: «چون قزلباش و یشیل باش جنگ کردند/ و آن دو پلنگ رو در روی همدیگر قرار گرفتند و جنگ کردند.»^۴

۳-۳- تطور معنایی واژه قزلباش

در ادوار مختلف تاریخ صفویان همواره مفهوم قزلباش دچار تغییر و تبدل گشته است. روزگاری تنها گروهی از ترکمانان گرد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی قزلباش نامیده می‌شدند که تنها رابطه میان ایشان و خاندان صفوی رابطه مرید و مرادی بود. اندک اندک با قوام یافتن دولت صفوی و قدرت‌گیری شاه اسماعیل اول صفوی مفهوم قزلباش به معنای نیروهای

۱ احمد وافق پاشا (۱۲۹۳)، لهجه عثمانی، ج ۲، استانبول: دارالطباعه عامره، ص ۱۰۱۴.

۲ در ادبیات عامیانه منطقه آذربایجان، به افراد نظامی و دولتی قزلباش گفته می‌شود و در مثلی معروف قزلباشان به دلیل وابستگی به حکومت افرادی غیر قابل اعتماد معرفی شده‌اند: «فیزیل باشا بئل باغلاماق اولماز» (نمی‌شود به قزلباش اعتماد کرد).

۳ خیرالله افندی [بی تا]، دولت علیه عثمانیه تاریخی، ج ۷، استانبول: دارالطباعه عامره، ص ۱۴.

۴ لطفی پاشا، همان، ص ۳۳۶.

نظامی اکثراً ترکمانی به کار بسته شد که در شکل‌گیری و دوام و بقای دولت صفوی فعال بودند. شاخصه نظامی‌گری قزلباشان به قدری بارزتر بود که در بسیاری از منابع این واژه در کنار واژگان لشکر، قشون، غازی و... آمده است.

نقش پررنگ قزلباشان در روی کار آمدن صفویان و جانفشانی ایشان در راه بقای این دولت باعث شد تا منابع بیگانه مفهوم قزلباش را با مفهوم دولت صفوی یکسان انگارند. ماده تاریخ‌نویسان صفوی نیز ترداف واژگان قزلباش و دولت را بر اساس حساب جمل مکشوف داشتند^۱ و بر اساس این دانش اسرارآمیز حروف و اعداد، تاریخ میلاد شاه اسماعیل اول صفوی نیز با واژگان «بدو دولت قزلباش» منطبق گشت و به قول قاضی احمد غفاری: «از اتفاقات حسنه لفظ قزلباش و دولت در عدد یکسانند و ابتدای دولت آن فرقه علیه میلاد کنیز الاسعاد حضرت شاه والانزاد و از بدایع آنکه «بدو دولت قزلباش» به حسب عدد منطبق بر تاریخ زمان میلاد و دیگران این مصرع یافته‌اند «طلوع نیر شاه اسماعیل»^۲.

کم‌کم مفاهیم صفوی، تشیع، عجم و ایران نیز به مفهوم قزلباش تقرب جستند و در برخی موارد واژه قزلباش مترداف تمامی این مفاهیم شد. منابع عثمانی در اغلب مواقع برای نامیدن ایران صفوی از واژه قزلباش بهره جستند. چنانکه ولایات، ممالک، قلاع، حکام ایران صفوی را به ترتیب «قزلباش ولایت‌لری»^۳ (ولایات قزلباش)، «ممالک قزلباش»^۴، «قلاع قزلباش»، «حکام قزلباش»^۵ نامیدند. در این منابع پادشاهان صفوی نیز با نام شاه قزلباش شناخته می‌شدند.^۶

در عهد صفوی رفته رفته تفاوت‌های موجود در لهجه‌های ساکنان ترک‌زبان اراضی عثمانی، ایران و ازبکان آشکارتر گشت و جدایی سیاسی و مذهبی به این وضعیت دامن زد. درست در همین دوران است که اصطلاح «ترکی قزلباشی» در کنار اصطلاحات «ترکی جغتایی» و «ترکی رومی» مطرح شد و مراد از آن لهجه‌ای از زبان ترکی بود که در نزد

۱ بر اساس حساب جمل: دولت = د(۴) + و(۶) + ل(۳۰) + ت(۴۰۰) = ۴۴۰؛ قزلباش = ق(۱۰۰) + ز(۷) + ل(۳۰) + ب(۲) + ا(۱) + ش(۳۰) = ۴۴۰

۲ قاضی احمد غفاری قزوینی (۱۳۴۳)، تاریخ جهان آرا، تصحیح حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ، ص ۲۶۳.

۳ Osman paşa, aynı: s 51.

۴ پچوی، همان، ج ۲، صص ۳۴۲، ۴۱۲.

۵ پچوی، همان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۶ برای مثال در تاریخ سلانیکلی از محمد خدابنده با عنوان «شاه قزلباش خدابنده» یاد شده است. ر.ک. مصطفی افندی، همان، ص ۱۴۶.

ترک‌زبانان ایران رواج داشت.^۱ اگر بخواهیم معادل و مترادفی امروزین برای این اصطلاح بجوییم می‌توانیم اصطلاح «ترکی آذربایجانی» را مترادف دقیقی برای آن قرار دهیم. استفاده از کلاه قزلباشی تا اواخر صفویه دوام یافت؛ اما عنوان قزلباش در بعد از صفویه و در عهد قاجار به هیچ‌وجه متروک نگشت و در ادبیات سیاسی ایران کاربرد خود را حفظ کرد. به گونه‌ای که حاج زین‌العابدین شیروانی در اوایل قاجار می‌نویسد: «معمول تاج [قزلباشی] تا زمان شاه سلطان حسین صفوی متداول بود و در عصر آن پادشاه غفلت پناه آن رسم برافتاد، اکنون اسم قزلباش در ایران و سایر بلدان مشهور و در افواه و السنه مخالف و مؤالف مذکور است».^۲

در دوران قاجار دولت و ارتش ایران با نام قزلباش و قزلباشیه شناخته می‌شد و این عنوان در منابع متعدد تاریخ‌نگاری این عصر انعکاس یافته است.^۳

در همین دوران واژه قزلباش در نزد عثمانی‌ها با مفهوم شیعه یکسان انگاشته شد.^۴ البته این یکسان‌نگاری مسبوق به سابقه بود و از بعد از جنگ چالدران رواج داشت. عثمانی‌ها شیعیان اراضی خویش را که بخشی از آنها دارای عقاید غالبانه بودند و در ولایت‌های شمال شرقی ارزروم، سیواس و معموره‌العزيز زندگی می‌کردند، نیز قزلباش نام دادند. جمعیت این شیعیان

۱ در منشاتی به یادگار مانده از عهد شاه سلیمان صفوی شاهد تقسیم‌بندی زبان ترکی به سه بخش ترکی جغتایی، ترکی رومی و ترکی قزلباشی هستیم. برای مثال در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «خ تخذ در ترکی جغتایی که اصل است نمی‌باشد و اکثر اوقات در ترکی قزلباشی و رومی قاف متبدل به حا می‌شود». رک: دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی (۱۳۸۸)، منشآت سلیمانی، تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ص ۲۱۷.

۲ حاج زین‌العابدین شیروانی (۱۳۴۸)، حدائق السیاحه، تهران: دانشگاه، ص ۳۸۵.

۳ حاج زین‌العابدین شیروانی در این خصوص می‌نگارد: «در کشور ایران [قاجار] هر شخصی که از ارباب سپاه و لشکر باشد او را قزلباش دانند، و چون در بدو ظهور طایفه قزلباشیه که متوج به تاج شدند، همگی ترک و اهل سیف و شیعه مذهب بودند؛ بنابراین تغلیباً قاطبه سپاه و لشکریان را در ایران قزلباش گویند» رک. شیروانی (۱۳۴۸)، همان، ص ۳۸۵؛ میرزا زین‌العابدین شیروانی (۱۳۳۷)، ریاض السیاحه، تصحیح اصغر حامد ربانی، تهران: سعدی، ص ۳۹؛ حاج زین‌العابدین شیروانی (۱۲۵۳)، بستان السیاحه، تهران: سازمان چاپ دانشگاه، ص ۴۲۹.

میرزا جمال جوانشیر قراباغی در ذکر رویارویی سسیانوف روسی با عباس میرزا نایب‌السلطنه قاجار چنین می‌نگارد: «سردار سسیانوف عازم ایروان شده و از طرف دولت قزلباش ولیعهد نایب‌السلطنه با قشون قزلباش رسیده، در میانه جنگ رو داده، قزلباش مغلوب شدند». رک. میرزا جمال جوانشیر قراباغی (۱۳۸۴)، تاریخ قراباغ، تصحیح حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه، ص ۱۲۱.

در تذکره سعیدیه نیز ایران قاجار «قزلباشیه» نامیده شده است: «ساکر روسیه [...] در حدود قفقاز به جنگ قزلباشیه مشغول بود». رک. سعید کاظم بیگ (۱۳۹۰)، تذکره سعیدیه، به کوشش حسین احمدی، دو رساله و دو گزارش درباره تالش شمالی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۱۶۷.

۴ حاج زین‌العابدین شیروانی در این خصوص می‌نویسد: «در مملکت روم [عثمانی] مطلق شیعه مذهب را قزلباش گویند». رک. شیروانی (۱۳۴۸)، همان، ص ۳۸۵؛ شیروانی (۱۳۳۷)، همان، ص ۳۹؛ شیروانی (۱۲۵۳)، همان، ص ۴۲۹.

معاصر با عهد قاجار حدود ۲۵۰ هزار الی ۴۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شد.^۱ این اهالی در نزد اهل سنت عثمانی به برخی افعال زناده مانند اشتراک در ازدواج متهم بودند. این منابع تراث‌سین موی سر و صورت، عدم اهتمام در گزاردن نمازهای یومیه، روزه‌خواری در رمضان و روزه‌داری در دهه نخست محرم، عزاداری برای حسنین (ع)، اعتقاد به حلول الله در جسم امام علی (ع) و پیش از او در سایر کالبدها را از اعمال و باورهای برخی از این جمعیت‌ها مطرح کرده‌اند.^۲

در همین دوران در سرزمین‌های شرق ایران و در اراضی مربوط به حکومت‌های تیموریان هند و ازبکان، قزلباش دارای مفهومی قومی- مذهبی بود. این عنوان در اراضی مذکور به افرادی اطلاق می‌گشت که شیعه مذهب بودند و خاستگاه ایرانی داشتند.^۳

شمس‌الدین سامی در خصوص قزلباشان افغانستان در دوران قاجار می‌نویسد: «بارزترین شاخصه این گروه جمعیتی ساکن در هرات و کابل مذهب تشیع ایشان است. گفته می‌شود قزلباشان افغانستان اصالتاً ترک بوده‌اند و توسط نادرشاه بدین منطقه کوچانده شده‌اند و اندک اندک در جمعیت دری بومی مستحیل گشته‌اند. جمعیت قزلباشان افغانستان ۷۵ هزار نفر تخمین زده می‌شود»^۴ علی‌رغم گفته‌های سامی همه قزلباشان ترک‌زبان افغانستان دری نگشته‌اند و هنوز هم در این کشور افراد ترک‌زبان و شیعه مذهبی یافت می‌شوند که عنوان خانوادگی قزلباش را دارا هستند.

نوشته‌های میرزا احمد میرزا خداوردی در *اخبارنامه* نیز نشان می‌دهد که معاصر با عهد قاجار، قزلباش و شیعه دو مفهوم مترداف در منطقه قفقاز بوده و در تضاد با مفهوم تسنن قرار داشته است: «من هم قزلباش هستم، اهل تسنن نیستم»^۵ «مرد اول از من پرسید شما از ما هستید یا قزلباش؟ من فهمیدم که این‌ها اهل تسنن‌اند»^۶.

۱ البته احمد خان ملک ساسانی مستشار سفارت ایران در عثمانی، معاصر با اواخر قاجار، تعداد قزلباشان عثمانی را بیش از یک میلیون نفر عنوان می‌کند که شامل کردهای درسم، ملاطیه، ترجان، ارزجان و قسمتی از سیواس و ترک‌های معموره العزیز، سیواس و آنکارا هستند. ر.ک. احمد خان ملک ساسانی (۱۳۸۶)، *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: اساطیر، ص ۱۸۴.

۲ شمس‌الدین سامی (۱۳۱۴)، *قاموس الاعلام*، ج ۵، استانبول: مهرا مطبعه‌سی، ص ۳۶۵۹؛ محمد جواد مشکور (۱۳۷۹)، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم*، تهران: اشراقی، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۳ شیروانی (۱۳۴۸)، همان، ص ۳۸۵؛ شیروانی (۱۳۳۷)، همان، ص ۳۹؛ محمد هاشم آصف (۲۵۳۷)، *رستم/التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران: امیر کبیر، ص ۱۲۲.

۴ سامی، همان، ص ۳۶۶۰.

۵ میرزا احمد میرزا خداوردی (۱۳۸۳)، *اخبارنامه: تاریخ تالشان از سلطنت نادر شاه تا سلطنت محمد شاه قاجار*، به کوشش حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه، ص ۲۱۳.

۶ همان، ص ۲۱۴.

رد پای از کلاه قزلباشی در اواخر قاجار در منطقه خراسان گزارش شده است. این نوع از کلاه با نام «کلاه بیگی» مشهور بوده و مورد استفاده پهلوانان و لوتیان قرار می‌گرفته است.^۱ فرقه دموکرات آذربایجان که از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ ش. تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ش. حکومت خودمختاری را در منطقه آذربایجان برقرار کرد، دارای نیروهای نظامی با نام قزلباش بود. این کلمه به طور حساب شده‌ای به کار گرفته شد تا احساسات مردم آذربایجان، زادگاه سلاطین صفویه برانگیخته شود و خاطره سپاهیان قزلباش بار دیگر زنده گردد.^۲ البته این لغت در نزد فرقه دموکرات آذربایجان در زمانی استعمال می‌شد که در آن سوی ارس، اتحاد جماهیر سوسیالیستی کمونیستی شوروی با قدرت هرچه تمام حکمرانی می‌کرد و اتفاقاً فرقه مذکور نیز از حمایت‌های این دولت برخوردار بود. رنگ سرخ، رنگ نمادین انقلاب شوروی به حساب می‌آمد.^۳

امروزه در منابع و محافل علمی، واژه قزلباش دارای یک مفهوم عمومی و یک مفهوم تخصصی است. این لغت در مفهوم عمومی‌اش به معنای گروهی وسیعی از شیعیان غالی است و در مفهوم تخصصی به معنای اعضای قبایلی است که از صفویان در جهت تشکیل حکومت صفوی حمایت کردند.^۴

۴- نتیجه‌گیری

نخستین بار معاصر با دوران شیخ حیدر صفوی جمعی از طرفداران طریقت در حال سیاسی شدن صفوی بنا به سفارش شیخ خویش، اقدام به استعمال نوعی کلاه سرخ‌رنگ دوازده ترک کردند. این کلاه در بعد از تأسیس دولت صفوی متروک نشد و به نماد اصلی این حکومت مبدل

۱ ملک الشعراء بهار درباره این کلاه می‌نویسد: «کلاهی بود بسیار زیبا، دوازده ترک داشت. لبه‌اش که سر را می‌گرفت تنگ‌تر و با نواری از گلابتون زردوزی شده بود و خود کلاه به تدریج فراخ و به طور شلغمی بالایش جمع می‌شد و با ترک‌های گلابتون‌دار و رنگارنگ تاجی زیبا می‌نمود و چون قطور و پشم‌آگند بود در مقابل ضربه چوب و غیره مقاومت می‌کرد و سر را محفوظ می‌داشت». ر.ک. بهار، همان، ج ۳، ص ۲۴۵.

۲ آرتور جان آربری و دیگران (۱۳۸۱)، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر، ص ۷۹۸؛ عبدالله مستوفی (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران: زوار، صص ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۳۹.

۳ علاقه‌مندی دولت شوروی به واژه «کراسنو» به معنای سرخ به قدری بود که این واژه در عنوان ده‌ها شهر و روستا و سازمان و اداره در این کشور گنجانده شد که از آن جمله می‌توان به مواردی چون کراسنو آرمیسک (ارتش سرخ)، کراسنو گواردیسک (گارد سرخ)، کراسنیه اکتیابر (اکتبر سرخ)، کراسنیه باریکادی (سنگرهای سرخ) و ... اشاره داشت. ر.ک. مارتین گیلبرت (۱۳۷۱)، *اطلس تاریخ روسیه و شوروی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ص ۱۴۸.

4 *The encyclopaedia of islam* (1986), V.5, Leiden: E.J.Bill, p.243.

گشت. دشمنان صفویان شامل ترکمانان آق قویونلو، عثمانی‌ها و ازبکان به دلیل استعمال چنین سرپوشی، صفویان را «قرلباش» (سرخ سر) نامیدند. این لفظ در ابتدای امر دارای بار معنایی منفی بود اما به زودی صفویان آن را با افتخار به کار بستند. از آن پس واژه قرلباش در ادبیات سیاسی ایران، عثمانی و ازبک با مفاهیمی چون دولت، ملت، کشور، قشون و مذهب رسمی ایران مترادف گشت. حتی نوعی از لهجه ترکی تکلم شده در ایران که امروزه با عنوان ترکی آذربایجانی شناخته می‌شود، «ترکی قرلباشی» نامیده شد. در بعد از صفویه و تا اوایل دوران قاجار، همچنان ایران و قرلباش الفاظ مترادفی بودند. پس از این دوران در اراضی عثمانی و برخی از اراضی ازبکان برخی گروه‌های شیعی منسوب به ایران و بعضی از فرق غالی متمایل به تشیع با عنوان «قرلباش» شناخته شدند. لفظ قرلباش برای آخرین بار در منطقه آذربایجان ایران و در دوران فرقه دموکرات آذربایجان به مفهوم نیروهای سیاسی کاربرد یافت.

منابع و مأخذ

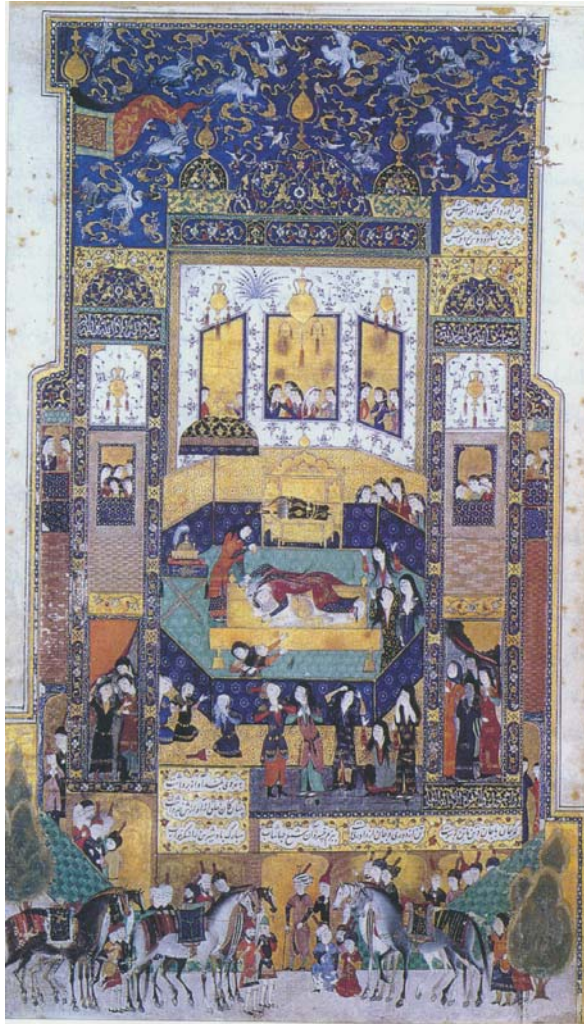
- آبروی و دیگران، آرتور جان (۱۳۸۱)، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۴)، مکاتب نگارگری تبریز و قزوین-مشهد، تهران: فرهنگستان هنر.
- آصف، محمد هاشم (۲۵۳۷)، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۳)، تاریخ کامل، ترجمه سید محمد حسین روحانی، ج ۳، تهران: اساطیر.
- ابن محمد، محمد (۱۲۷۶)، نخبه التواریخ و الاخبار، استانبول: تقویم خانه عامره.
- ابودلف، مسعربن مهلهل (۱۳۴۲)، سفرنامه ابودلف در ایران، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- احمد وافق پاشا (۱۲۹۳)، لهجه عثمانی، ج ۲، استانبول: دارالطباعة عامره.
- اسپنآقچی پاشا زاده، محمدعارف بن محمدشریف (۱۳۷۹)، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام، تصحیح رسول جعفریان، قم: دلیل.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳)، نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اولیا چلبی، محمدظلی ابن درویش (۱۳۱۴)، اولیا چلبی سیاحتنامه‌سی، ج ۲، استانبول: احمد جودت.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نشر فارسی، ج ۱ و ج ۳، تهران: زوار.

- پاکباز، رویین (۱۳۸۰)، *تقاشی ایران از دیرباز تا کنون*، تهران: زرین و سیمین.
- پچوی، ابراهیم (۱۲۸۳)، *تاریخ پچوی*، ج ۱ و ۲، استانبول: مطبعه عامره.
- *تاریخ قزلباشان* (۱۳۶۱)، تصحیح: میر هاشم محدث، تهران: بهنام.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، *صفویه در عرصه دین و فرهنگ و سیاست*، ج ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جملی کارری، جووانی فرانچسکو (۱۳۸۳)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی، عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- جوانشیر قراباغی، میرزا جمال (۱۳۸۴)، *تاریخ قراباغ*، تصحیح حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- حسام‌الدین خوبی، حسن بن عبدالؤمن (۱۳۸۹)، *تحفه حسام*، مقابله صادقوا جمیله، طیبه علی اکبرووا، مقدمه، تحشیه و بازنویسی حسین محمدزاده صدیق، پرویز زارع شاهمرسی، تهران: تکدرخت.
- حسن عمید (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: فرهنگ‌نما.
- حسنی، عطاءالله (بهار ۱۳۸۸)، «کلاه ترک از آغاز تا صفویان»، *تاریخ ایران*، ش ۶۰/۵، صص ۷۴-۵۷.
- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۸۶)، *یادبودهای سفارت استانبول*، تهران: اساطیر.
- خطابی، شاه اسماعیل (۱۳۸۰)، *کلیات اشعار شاه اسماعیل صفوی*، تصحیح رسول اسماعیل‌زاده، تهران: الهدی.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای امینی*، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- ---- (۱۳۸۴)، *مهمان‌نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، تصحیح غلامرضا طباطبایی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۴، تهران: خیام‌خیرالله افندی (۱۳۹۲)، *دولت علیه عثمانیه تاریخی*، ج ۱۱، استانبول: سلیمان افندی مطبعه‌سی.
- ---- [بی‌تا]، *دولت علیه عثمانیه تاریخی*، ج ۷، استانبول: دارالطباعة عامره.
- دبیران دبیرخانه شاه سلیمان صفوی (۱۳۸۸)، *منشآت سلیمانی*، تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه،

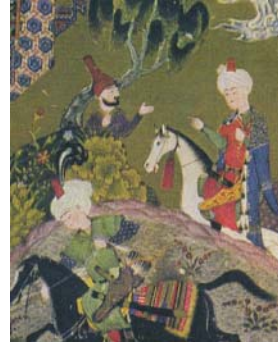
- موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۸۴)، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران: علمی و فرهنگی.
 - رایینسون، بزیل ویلیام (۱۳۸۴)، هنر نگارگری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی.
 - روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.
 - رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰)، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران.
 - ----- (۱۳۸۷)، تاریخ ایران (دوره صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی.
 - سامی، شمس‌الدین (۱۳۱۴)، قاموس الاعلام، ج ۵، استانبول: مهران مطبعه‌سی.
 - شاه طهماسب اول صفوی (۱۳۸۳)، تذکره شاه طهماسب، تصحیح: کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.
 - شوکت، محمود (۱۳۲۵)، عثمانلی تشکیلات و قیافه عسکریه‌سی، ج ۱، استانبول: مکتب حریبه.
 - شیروانی، حاج زین‌العابدین (۱۲۵۳)، بستان‌السیاحه، تهران: سازمان چاپ دانشگاه.
 - ----- (۱۳۴۸)، حدائق‌السیاحه، تهران: سازمان چاپ دانشگاه.
 - ----- (۱۳۳۷)، ریاض‌السیاحه، تصحیح: اصغر حامد ربانی، تهران: سعدی.
 - صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۳)، اسناد و نامه‌های تاریخی اجتماعی دوره صفویه، تهران: کتابخانه سینا.
 - صفری، بابا (۱۳۷۰)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۱، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل.
 - طاش کوپروزاده، کمال‌الدین محمد [بی‌تا]، تاریخ صاف، استانبول: [بی‌نا].
 - طاشکپری زاده (۱۹۷۵)، الشقایق‌النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه، بیروت: دارالکتاب العربی.
 - طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ‌الریسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، تهران: اساطیر.
 - عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۴۹)، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، تصحیح حسن نراقی، تهران: کتابفروشی حافظ.
 - فخری هروی (۱۳۴۵)، روضة السلاطین، تصحیح: عبدالرسول خیامپور، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
 - فیض‌اللهی وحید، حسین (۱۳۸۸)، سرخ جامگان مبارزان شیعه آذربایجان، تبریز: هاشمی سودمند.
 - قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، فواید‌الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
 - قسطنونیلی، لطیفی (۱۳۱۴)، تذکره لطیفی، استانبول: اقدام مطبعه‌سی.
 - کاتب چلبی (۱۱۴۵)، جهان‌نما، قسطنطنیه: دارالطباعة عامره.
 - کاظم بیگ، سعید (۱۳۹۰)، تذکره سعیدیه، به کوشش حسین احمدی، دو رساله و دو گزارش درباره

- تالش شمالی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۶)، «قزلباش»، ترجمه وهاب ولی، فرهنگ، ش ۱، صص ۱۶۹-۱۸۴.
 - گیلبرت، مارتین (۱۳۷۱)، *اطلس تاریخ روسیه و شوروی*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
 - لطفی پاشا (۱۳۴۱)، *تواریخ آل عثمان*، مصحح: حافظ کتبی عالی، استانبول: مطبعه عامره.
 - مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، *زبدۃالتواریخ*، تصحیح: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
 - مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، *شرح زندگانی من*، ج ۳، تهران: زوار.
 - مشکور، محمد جواد (۱۳۷۹)، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم*، تهران: اشراقی.
 - مصطفی افندی (۱۲۸۱)، *تاریخ سلانیک*، استانبول: مطبعه عامره.
 - معلوف، لویس (۱۳۷۷)، *المنجد*، ج ۲، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، تهران: صبا.
 - منجم‌باشی، درویش احمد [بی‌تا]، *صحایف الاخبار*، ج ۳، ترجمه ندیم افندی، استانبول: دارالطباعه عامره.
 - منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
 - منشی، اسکندر بیگ (۱۳۷۷)، *عالم آرای عباسی*، ج ۱، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
 - منصور، فیروز (۱۳۵۴)، «پژوهشی درباره قزلباش»، *بررسی‌های تاریخی*، ش ۵، صص ۱-۱۸.
 - موسوی فندرسکی، ابوطالب (۱۳۸۸)، *تحفة العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین*، تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
 - میرزا خداوردی، میرزا احمد (۱۳۸۳)، *اخبارنامه: تاریخ تالش از سلطنت نادر شاه تا سلطنت محمد شاه قاجار*، به کوشش: حسین احمدی، تهران: وزارت امور خارجه.
 - نهرانی، محمدبن احمد (۱۴۱۶)، *کتاب الإعلام بأعلام بیت الله الحرام*، مکه: المكتبة التجارية.
 - واقدی، محمدبن سعد (۱۳۶۵)، *طبقات*، ج ۱، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نو.
 - واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
 - یزدی، محمد صالح (۱۳۸۸)، *مآثر عباسی*، تصحیح رسول جعفریان، میراث بهارستان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
 - «شناسایی ویژگی‌های نگاره‌های دوره اسلامی-کلاه قزلباشی»، سایت اینترنتی میراث مکتوب.

- <http://mirasmaktoob.ir/en/news/1600>.
- *İslam ansiklopedisi*, (2002), c25, Ankara: Türkiye diyanet vakfı.
- Paklın, Mehmet Zeki (1971), *tarih deyimleri ve termleri sözlüğü*, c2, İstanbul: milli eğitim basım evi.
- Dündar, Hasan (2006), “*Rahımızade İbrahim (Harımı) Çavuşun Gence fetihnamesi adlı eserinin transkripsiyonu ve kritizasyonu*”, (yüksek lisans tezi), Afyon Kocatepe üniversitesi.
- Osman Paşa (2001), *tarihi Osman Paşa*, Yunus Zeyrek, Ankara: kültür bakanlığı.
- *The encyclopaedia of islam*(1986), V.5, Leiden: E.J.Bill.
- İbnü-Mühenna, Camalüddin (1934), *İbnü-Mühenna lugati*, İstanbul: devlet matbaası.



تصویر ۱. کلاه قزلباشی در نگاره‌های خمسه نظامی، مکتب تبریز، ۹۱۰ ق.^۱



تصویر ۲. کلاه قزلباشی در نگاره‌های مثنوی جلال و جمال، مکتب تبریز، ۹۰۹-۹۱۰ ق.^۱



تصویر ۳. کلاه قزلباشی در نگاره‌های شاهنامه فردوسی کتابخانه ملی پاریس، ۹۵۳ق.^۱

1 <http://mirasmaktoob.ir/en/news/1600>.

